اصلاحات اخلاقی معارف نسوان

سمیعیان، عفت خانم

بتوانند از روی علم و تجربه کمکی بافکار موافقین یا مخالفین بنمایند و خیر و شر مسئله را از روی ادله روشن و مبرهن سازند.

در خاتمه تجدید میکنم مفاد جملهای اول مقاله را با معذرت از خانمهای محترم و میگویم:هیچ عامی نمیباشد که اختصاصی بان برنخورده‏ باشد و منظور ما طرح مسئله است از روی اصل و اساس تا افکار دانشمندان‏ در اطراف آن جولان نموده برای روشن نمودن اذهان در این موضوع مهم‏ چراغ‏های پرنوری در راه ارباب طلب برافروزند یحی دولت‏آبادی

\*\*\* آینده-نظر باینکه مجله آینده در دوره امسال خود بمسائل‏ اجتماعی بیش از سال گذشته توجه دارد و مخصوصا در هر شماره راجع‏ بعالم نسوان مقالاتی خواهد داشت مقاله فوق را با کمال امتنان از نویسنده‏ محترم درج کردیم و موضوع را قابل آن میدانیم که مورد بحث و تحقیق‏ ارباب حل و عقد و مطلعین امور اجتماعی گردد.مخصوصا مایلیم که خانمهای‏ فاضل هم در این بحث و انتقاد شرکت جویند.

اصلاحات اخلاقی معارف نسوان

بقلم عفت خانم سمیعیان

مدتی پیش در تحت عنوان فوق و بقلم بانوی محترم سمیعیان مقاله‏ای باداره‏ ما واصل گردیده،ولی چون همواره در نظر بود که قسمتی را در مجله‏ بنام زنان مخصوص نمائیم و تاکنون بواسطه ضیق صفحات باین مقصود توفیق نیافته بودیم درج آن بتاخیر افتاد.اینک خلاصه آنرا ذیلا مینگاریم.

«...در واقع باعث افسوس است که عده قلیلی از دختران هم‏ که در این مملکت تحصیل مینمایند در این مدارس بی‏نظم و بی‏اساس در تحت توجه بعضی معلمات که فقط بواسطه داشتن پارتی خود را داخل معارف‏ کرده‏اند واقع شوند...معلوم است دخترانی که در تحت نظر این قبیل‏ مادران روحانی تربیت شوند چه اخلاقی دارا خواهند شد.واضح است‏ که مدیرات و معلمات مدارس بایستی خودشان علاوه بر تحصیلات کافی‏ دارایا خلاق نیکو و از فامیل نجیب و عفیف باشند...گرچه با این‏ سوء اخلاقی که بمنزله مرض مسری است و امروز مابین بعضی از جوانان ایرانی‏ شیوع یافته چیزی نمانده که عفت و عصمت و شرافت فامیلهای محترم هم‏ از میان برود...»

دل مادر

از ایرج میرزا(جلال الممالک)

داد معشوقه بعاشق پیغام‏ که کند مادر تو با من جنگ‏ هرکجا بیندم از دور کند چهره پرچین و جبین پرآژنگ‏ جاز نگاه غضب‏آلود زد بر دل نازک من تیر خدنگ‏ از در خانه مرا طرد کند همچو سنک از دهن قلماسنگ‏ نشوم یک دل و یک رنگ ترا تا نگردد دل او از خون رنگ‏ جگر تو خواهی بوصالم برسی‏ باید این ساعت بی‏خوف و درنگ‏ روی و سینهء تنگش بدری‏ دل برون آری از آن سینه تنگ‏ گرم و خونین بمنش بازآری‏ تا برد ز آینه قلبم زنگ‏ عاشق بی‏خرد ناهنجار نه بل آن عاشق بی‏عصمت و ننگ‏ رفت و مادرش بیفکند بخاک‏ سینه بدرید و دل آورد بچنگ‏ رو بسر منزل معشوق نمود دل مادر بکفش چون نارنگ‏ از قضا خورد دم در بزمین‏ و اندکی رنجه شد او را آرنگ‏ از زمین باز چو برخاست نمود پی برداشتن آن آهنگ‏ دید کز آن دل آغشته بخون‏ آید آهسته برون این آهنگ‏ «آه!دست پسرم یافت خراش»! «وای!پای پسرم خورد بسنگ»